خاطرات سردار ظفر

بختیاری، خسروخان

اشرار فراری را یکی دوتا در دهات گرفته می‏آوردند فردای آن روز رفتیم در فلاورجان‏ با تمام اردو آنجا ماندیم از آنجا رفتیم اصفهان اسب و تفنگ و اسباب بسیار بدست بختیاری‏ها افتاد رضا و جعفر قلی گریخته بودند و هر یک از خوانین با سوار در جستجو آنها بودند سردار جنگ در محل جوشقان بآنها رسید جنگ سختی هم میان آنها روی داد شجاع نظام‏ دهکردی که مدت‏ها مشیر و مشار صمصام السلطنه بود و سالی بیش نمیرفت که با رضا و جعفر قلی همدست و بآنها خدمت میکرد در آن جنگ کشته شد جعفر قلی و رضا از همدیگر جدا افتادند و هر دو بدست بختیاری گرفتار شدند جعفر قلی زخمدار بود و در حبس مرد و رضا را پس از چند رو بدار آویختند پیش از اینکه رضا را بیاورند اصفهان سردار جنگ را جوزان برده هشتاد هزار تومان پولی که از انگلیس‏ها برده بود و در زمین پنهان کرده بود بیرون آورده تسلیم سردار جنگ کرد و این واقعه در 1337 قمری مطابق 1298 شمسی اتفاق‏ افتاد.

خوانین بختیاری که در آن جنگ حاضر بودند اسامی آنها ثبت افتاد بدین قرار:

نصیر خان سردار جنگ،جعفر قلی خان سردار اسعد،علی اکبر خان سالار اشرف، موسی خان بهادر السلطنه،علی مراد خان سالار بهادر،اسکندر خان،غلام رضا خان‏ سردار بختیار،علی رضا خان امیر اکرم،علی محمد خان سالار ظفر،عزت الله خان، فتحعلی خان سردار معظم،شهاب السلطنه،شهاب السلطنه در آخر جنگ رسید.

سردار جنگ در عوض حمایت و همراهی‏های فوق العاده که من و سردار اسعد در این‏ جنگ با او کردیم آنچه لازمهء بداخلاقی و بدزبانی بود با ما کرد و از سخنان خشن ما را آزرده خاطر کرد و بغیر از سردار محتشم برادرش هیچیک از خوانین و کدخدازادگان و محترمین بختیاری ازو خرسند نبودند و هیچکدام خشنود بولایت نرفتند.

سردار اسعد با نصر الدوله پسر ناصر الدوله فرمانفرما و نظام الدوله نوری و حمید خان‏ سیاح و صاحب نسق مدتی در چغاخور بختیاری بودند پس از چندی رفتیم میزدج از آنجا با سردار اسعد رفتند برای کارکنان که در آنجا آب کوهرنگ را صفویه خواستند برگردانند جزو آب زاینده رود باصفهان و نتوانسته‏اند بتماشای آنجا رفتند و از آنجا بعراق رفته و از عراق‏ رفتند طهران من هم در بختیاری مشغول نظام و نسق و گرفتن مالیات بودم و بغیر از مرتضی‏ قلی خان که هم مرا از خود راضی داشت و هم دیگران را سایر خوانین با من راه نفاق‏ می‏پیمودند در این موقع وثوق الدوله رئیس الوزرا بود پس از دفع و رفع رضا و جعفر قلی و اشراری که گرد آنها بودند نایت حسین و ماشا الله پسر شرا از کاشان بتدابیر طهران آورده‏ ماشا الله خان را بدار آویخت نایب حسین پدرش را هم با بقیه اشرار بصحرای عدم فرستاده‏ از کار آنها هم فراغت حاصل کرد من برئیس الوزرا تلگراف کردم که سردار محتشم و امیر مجاهد را بخواهد طهران رئیس الوزرا هم آنها را خواست من هم مصمم شدم بروم طهران کارهای‏ ولایت را بمرتضی قلی خان واگذار کرده باتفاق سردار محتشم و امیر مجاهد برای طهران‏ حرکت کردم چند روز در اصفهان ماندم اتومبیلی بچهار صد تومان کرایه کردم قباد خان‏ پسرم را برای درس خواندن همراه آوردم طهران از مورچه خورت آنها را از راه‏ نطنز فرستادم برای کاشان خودم از راه دلیجان رفتم طهران امیر جنگ تا کهریزک استقبال‏ من آمد با اتومبیل که تازه خریده بود بمن گفت ده روز دیگر با سردار اسعد میرویم کرمان‏ من دانستم که در طهران دچار مشکلات میشوم مرتضی قلی خان هم درست از عهده کارها در بختیاری برنمی‏آید ملیون هم بر ضد وثوق الدوله قیام کرده‏اند شاه هم فرنگستان بود سردار اسعد هم تمام اتباع خود را فرستاد بکرمان.

اتفاقا"من و سردار اسعد مبتلا به ناخوشی ذات الجنب شده چهل و پنج روز در دو اطاق پهلوی هم خوابیدیم سردار اشجع و مرتضی قلی خان هم در گرمسیر با کمال استقلال‏ بکار حکمرای مشغول بودند سردار محتشم و امیر مجاهد هم از طهران رفتند ولایت وثوق الدوله‏ هم درست کار نمیکرد انگلیس‏ها هم خاوش نشسته بودند شاه هم از خلیج فارس می‏آمد بایران بلشویک‏های روسیه هم تا بندر انزلی آمده بودند اردوی انگلیس‏ها از انزلی عقب‏ نشینی کرده بودند سردار اسعد هم حالش خوب شد و رفت کرمان من ماندم طهران ماهی‏ دو هزار تومان امیر حسین خان از یزد برای من میفرستاد خودم هم مبلغی قرض کرده خرج‏ میکردم صارم الملک پسرم هم بطمع مال دنیا رفته ملازمت مرتضی قلی خان را اختیار کرد و برای مال و منال دنیوی باین بی‏حمیتی و بی‏غیرتی تن در داد.

شاه وقتی که وارد محمره شده بود شخیخ خزعل از او پذیرائی شایانی کرده زانوی شاه را بوسه داده عرض کرده بود خوانین بختیاری دشمنان منند و همیشه در پایتخت هستند اگر غرض‏رانی کرده سخنی درباره من بگویند اعلیحضرت بسمع رضا نشنود که هرچه گویند و نسبت بچاکر دهند کذب و بهتان است شاه در جواب گفته بود من سخن هیچکس را درباره‏ تو نخواهم شنید شیخ تحف و هدایای بسیاری تقدیم شاه کرده بود شاه از آنجا بعتبات رفته‏ و از راه بغداد وارد ایران شد آقای مستوفی و من تاینگی امام باستقبال رفتیم اعیان و اشراف‏ بیشتر شاه را استقبال کردند بطهران وارد شد هرکس بفراخور حال پیشکشی می‏داد سردار اسعد هزار اشرفی از کرمان و امیر حسین خان پانصد اشرفی بتوسط من تقدیم کردند با ورود شاه‏ مردم بر ضد وثوق الدوله برخاستند شاه هم او را معزول کرد و وثوق الدوله با من همراه بود وزیر دانشمند زبردستی بود هیچ یک از ورزا جدیت و فعالیت او را نداشتند.

من در طهران ماندم وزیر مختار انگلیس نشانی با دستخط از پادشاه انگلستان برای‏ اینکه بی‏طرفی دولت ایران را حفظ کردم و نگذاشتم در بختیاری و خوزستان حادثه‏ای بر خلاف بی‏طرفی روی دهد بمن داد.من طرفدار انگلیس‏ها نبودم و در کرمان هم که بودم تا توانستم بی‏طرفی دولت ایران را در آن حدود حفظ کردم.

میرزا حسن خان مشیر الدوله پیرنیا رئیس الوزرا شد آقای میرزا حسن خان مستوفی الممالک‏ را وزیر مشاور خود کرد یک حسن از ریاست وزرا استعفا داد یک حسن رئیس الوزرا شد حسن‏ دیگر وزیر مشاور بیشتر ریاست وزرائی بین این دو حسن بود اگرچه وثوق الدوله و مشیر الدوله‏ هر دو کارپرداز بودن ولی وجهه ملی و ایران‏دوستی مستوفی الممالک منحصر بخود اوست‏ و کسی در ایران مثل و مانند او نیست سیم و زر در نظر او از سنگ و خاک خوارتر است‏ زمانیکه وثوق الوله رئیس الوزرا بود انگلیس‏ها صد هزار لیره بوثوق الدوله دادند دویست‏ هزار تومان سهم خود او شد باقی را وزرا که در کابینه او بودند بردند و فقط نصرت الدوله‏ و صارم الدوله بردند و بوزرای دیگر چیزی ندادند وثوق الدوله سهم خود را ملک خرید باسم دولت قباله کرد خودش بهرهء نبرد ولی نصرت الدوله و صارم الدوله بردند و خوردند و از ننگ بدنامی اندیشه نکردند.

در کابینه مشیر الدوله مستوفی الممالک که با من دوست حقیقی است خواست من بیکار نباشم تلگراف کرد بسردار جنگ که شما بیائید طهران جزو وزرا باشید تا اصفهان را بسردار ظفر دهیم سردار جنگ اهل اصفهان را وادار به بلوا کرد در مساجد و معابر اجماع کردند هیاهوئی بر پا کردند که ما نیمگذاریم سردار جنگ از اصفهان برود.